



آية الله العظمى منتظری



درسهای از نهج البلاغه

خطبه ۱۸۶

شناخت خداوند

# حرکت و سکون

فصل هشتم

جهات فعلیتی دارند، جهاتی هم دارند که استعداد فعلیت را دارد. و موجوداتی که از جهاتی بالقوه و از جهاتی دیگر بالفعل هستند، حتماً باید مرکب باشند از دو امر که بواسطه یکی بالقوه و بواسطه دیگری باید بالفعل باشند و شیتت بالقوه در این است که شیء از حالت موجود به تدریج خارج شود تا فعلیتی بخود بگیرد و این همان حرکت است. پس حرکت عبارت است از کمال اول چیزی که بالقوه است از جهت آنکه بالقوه است. و در عبارت فلاسفه گفته شده است: الحركة کمال اول لما بالقوة من حيث أن قد لا یتمه قوة. حرکت کمال اول است و فعلیتی را که بعداً بخود می گیرد کمال دوم است و به عبارت دیگر، حرکت: عبارت است از حدوث تدریجی و خروج از قوه به فعل<sup>۱</sup> برای روشن تر شدن مطلب، مثالی می زنیم:

اتومبیلی الآن در گاراژ منزل شما در قم می باشد و استعداد این را دارد که در گاراژ اصفهان باشد. ولی در گاراژ اصفهان بودن به این است که از اینجا راه بیافتد و مسافتی را طی کند تا به اصفهان برسد. نام این تدریج در مسافت (مسافت تدریجی) حرکت است. پس این طی مسافت تدریجی باید از اول موجود شود تا بودن در گاراژ اصفهان برایش محقق شود. این طی مسافت تدریجی کمال اول است که پیدا می کند و کمال دومش همان بودن در گاراژ اصفهان است.

پس کمال اول مربوط است به چیزی که استعداد و قوه چیز

«لا یجری علیه السکون والحركة»  
آرامش و حرکت بر خداوند جاری نمی شود.

یکی از صفات سلویه خداوند این است که نه حرکت دارد و نه سکون، نه جنبش دارد و نه آرامش. حرکت به معنای وجود تدریجی است که سکون مقابل آن است و مقابله سکون با حرکت از قبیل عدم و بلکه است. پس اگر چیزی حرکت ندارد و دارای حرکت نیست ولی استعداد این را دارد که حرکت داشته باشد، ساکن است ولی در مورد خداوند نمی شود، سکون را اطلاق کرد، زیرا خداوند گرچه حرکت ندارد ولی استعداد حرکت هم ندارد زیرا خداوند جسم نیست و حرکت و سکون مختص به اجسام است. این بود اجمالی از معنای حرکت و سکون. ولی برای این که مطلب بهتر روشن شود، لازم است که مقداری در باره حرکت و سکون بحث کنیم. البته کوشش ما بر این است که تا حد امکان، مطالب را ساده و قابل فهم بیان نمائیم و اگر فهمیدن آن برای بعضی از برادران و خواهران به علت دقیق بودن مطالب مشکل باشد، پوزش می خواهیم:

## حرکت

موجوداتی که در جهان وجود دارند، نه از هر جهت بالفعل هستند و نه از تمام جهات بالقوه، بلکه در همان حال که یک

دیگری را دارد، و قبل از آن که این قوت و استعداد به فعلیت برسد، دورانی را طی می کند و حادثه ای برایش پیش می آید، این حادثه را حرکت می نامند. مثلاً الآن یک سیب سبزی درخت است که اصلاً قابل خوردن نیست ولی استعداد آن را دارد که قرمز و رسیده شود، ولی تا قرمز شدن باید مراحلی را به تدریج در زمان مخصوصی طی کند، این طی مراحل - تا قرمز شدن - حرکت است. لذا درباره حرکت گفته می شود که: وجود تدریجی اشیاء است.

### حرکت در مقولات خمس

فلاسفه قبل از مرحوم صدرالمتألهین قائل به حرکت در مقولات چهارگانه عرضی (کم - کیف - آئین - وضع) بودند و حرکت در مقوله جوهر را محال می دانستند ولی مرحوم صدرالمتألهین می گفت: حرکت در جوهر و ذات اشیاء نیز وجود دارد. و بالاتر از این، می گفت: تمام حرکتی که در اعراض وجود دارد، معلول حرکت ذات و جوهر است. یعنی تا در «بود» شیء، تکامل حاصل نشود، «نمود» شیء تکامل پیدا نمی کند. پس در مثال سیب که ما زدیم، اگر رنگ و حجمش عوض می شود و کیفیتش در هر زمانی فرق می کند، برای این است که در جوهر ذات سبب تکامل پیدا می شود و اگر این تکامل در ذات آن نباشد، اعراض هم عوض نمی شوند.

حرکت در کیف به این معنی است که کیفیت شیء متبدل شود، پس اگر سیب رنگش عوض شود و از سبزی به زردی و از زردی به قرمزی برسد، این حرکت در کیف است.<sup>۱</sup>

حرکت کمتی به این است که در کمیت و اندازه اشیاء به تدریج، تغییر حاصل شود، پس اندازه سیب هنگامی که از کوچکی به بزرگی تغییر کند، این را حرکت کمتی گویند.<sup>۲</sup>

حرکت وضعی به این است که در وضع و محاذات چیزی حرکت ایجاد شود. مثلاً زمین حرکت وضعی دارد یعنی دور خودش می گردد. و از این روی وضع و محاذاتش عوض می شود پس الآن که روز است قسمتی از زمین رو به سوی خورشید است ولی وقتی که حرکت کرد و پشت به خورشید شد، وضعش عوض می شود و این قسمت تاریک می گردد. این را حرکت وضعی می نامند.<sup>۳</sup>

حرکت آئینی عبارت است از حرکت مکانی و حرکت در «این» یعنی حرکت در «مکان»، مانند این که چیزی از مکانی به مکانی دیگر برسد. و همانطور که در مثال اتومبیل گفتیم، حرکت اتومبیل از قم به اصفهان را حرکت آئینی می نامند.<sup>۴</sup>

و به زبان ساده: حرکت همان تدریج در وجود است یعنی پیدایش وجود تدریجی برای چیزی و انتقال یافتن از کمالی به کمالی دیگر.

### متعلقات حرکت

هر حرکتی بخواهد در خارج محقق شود نیاز به شش امر دارد.

۱- مابیه الحركة ۲- ماعنه الحركة ۳- ماقیه الحركة ۴- مامنه الحركة ۵- ما الیه الحركة ۶- ما علیه الحركة.

در مثال اتومبیل که مطرح شد؛ وقتی می خواهد از قم به اصفهان برود، تمام شش امر ذکر شده باید محقق شود تا این حرکت صورت پذیرد.

۱- مابیه الحركة یا موضوع حرکت: موضوع حرکت در این مثال، اتومبیل است که توسط آن حرکت انجام می پذیرد.

۲- ماعنه الحركة یا فاعل حرکت: آن موجودی که حرکت از او صادر می شود، راننده اتومبیل است که او را فاعل حرکت می نامند و همچنین «ماعنه الحركة» نیز به او گفته می شود زیرا حرکت از او صادر می شود.

۳- ما فییه الحركة: و آن عبارت است از مقوله ای که در آن حرکت ایجاد می شود که در مثال حرکت «آئینی» همان جاذبه می باشد. ماشین، از جاذبه قم شروع به حرکت می کند و در همین جاذبه مسیر خود را طی می کند تا به اصفهان می رسد. این جاذبه که طی شده است، چون حرکت در آن صورت می گیرد لذا آن را «ماقیه الحركة» می نامند.

۴- ما منه الحركة: آغاز و مبدأ حرکت را «مامنه الحركة» می گویند. یعنی از آنجائی که حرکت شروع شده است. و در این مثال مبدأ حرکت قم می باشد.

۵- ما الیه الحركة: منتهای حرکت را که در آنجا حرکت ختم می شود، «مالیه الحركة» می نامند و در مثال مذکور، چون مقصد و غایت اصفهان بود، لذا اصفهان مالمیه الحركة است.

۶- ماعلیه الحركة یا زمان حرکت: حرکت هماهنگ با زمان بلکه سازنده زمان است یعنی حرکت بدون زمان ممکن نیست زیرا وقتی گفته می شود. اتومبیل حرکت می کند، یعنی مکان تدریجی پیدا می کند و تدریج چیزی جز زمان نیست. پس زمانی را که اتومبیل می گذراند تا از قم به تهران برسد، این را زمان حرکت یا «ما علیه الحركة» می نامند زیرا حرکت بر آن منطبق می شود.

مرحوم حاج ملا هادی سبزواری «ره» در منظومه خود، تمام این امورش گانه را در دو بیت شعر آورده است:

دهت مقولة و علتین والوقت نم المتقابلین  
متا به مامنه ما الیه ما فیه مامنه وما علیه  
حرکت اقتضادارد مقوله ای را که حرکت در آن پدید می آید و دو  
علت را و زمان را و دو چیزی را که مقابل یکدیگرند.

در این بیت شعر، مقتضای حرکت را شش چیز می داند:

۱ - مقولة: در آغاز بحث گفتیم که حرکت در پنج مقوله است که چهار تا عرضی و یکی جوهری است. و مقولة در مثال مذکور همان مقوله «این» و مکان بود.

۲ - علتین: دو علت که یکی را علت فاعلی و دیگری را علت قابلی نامند. فاعل حرکت در مثال ما همان راننده بود که حرکت را ایجاد می کرد و علت قابلی اتومبیل بود که قبول حرکت می نمود و حرکت را پذیرا می شد و آن را مابه الحركة یا موضوع حرکت نیز می گویند.

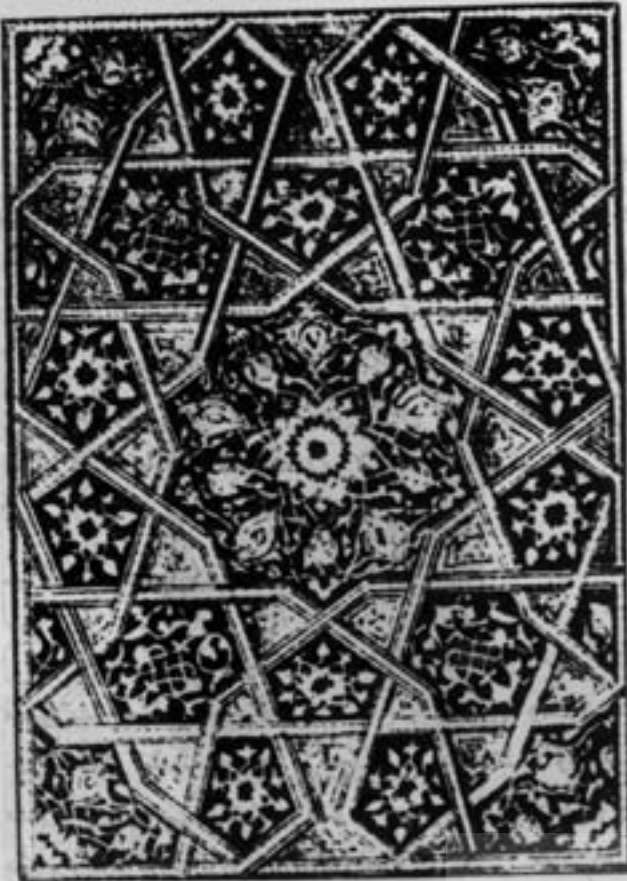
۳ - وقت: همان زمان حرکت و ماعلیه الحركة است که گفتیم بدون در نظر گرفتن زمان، حرکتی انجام نمی گیرد.

۴ - المتقابلین: عبارت از دو امر است که در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند یعنی با هم تضاد دارند که یکی مبدأ حرکت و مامنه الحركة است و دیگری مقصد و منتهای حرکت که ما الیه الحركة می باشد. و در مثال مذکور، قم مبدأ حرکت و اصفهان منتهای حرکت است.

این بود اجمال بحثی که از باب مقدمه راجع به حرکت ذکر کردیم، زیرا در سخنان حضرت امیر «ع» چه در جمله ای که در آغاز بحث ذکر شد و چه در جمله های بعدی از آن یاد شده است. حضرت در آن جمله فرموده اند: بر خداوند تبارک و تعالی نه سکون جاری می شود و نه حرکت. البته اگر معنای سکون عدم حرکت مطلق بود یعنی چیزی که به هیچ وجه حرکت ندارد، پس می توانستیم بگوئیم خداوند ساکن است!! ولی سکون، عدم حرکت مطلق نیست بلکه عدم الحركة ای است که استعداد این را دارد که حرکت کند (عدم الحركة عما من شأنه أن یکون متحرکاً) و در خداوند استعداد و قابلیت حرکت نیست زیرا خداوند جسم نیست و حرکت مخصوص اجسام است.

«و کیف یجری علیه ما هو اجراه؟»

و چگونه بر خداوند جاری شود چیزی که خود، او را اجرا کرده است؟



حرکت تمام نظام وجود توسط خداوند تبارک و تعالی است و خداوند خالق و ایجاد کننده حرکت است، پس ممکن نیست چیزی که خودش خالق و مجری آن می باشد، بر خود او جاری شود!

«و یعود فیه ما هو ابداه؟»

چطور بر می گردد بر خدا، چیزی که خودش آن را ظاهر (ابداع) کرده است؟

خداوند خودش فاعل و مبدع حرکت است، پس چگونه چیزی که مخلوق خود او است، می خواهد در او تأثیر بگذارد؟

«و یحدث فیه ما هو احدنه؟»

چطور حادث می شود بر خدا چیزی که خودش آن را احداث و ایجاد کرده است؟

اگر مخلوق خداوند بخواهد در او اثر بگذارد، آن وقت خداوند محل حوادث می شود و چیزی که محل حوادث باشد، حادث است! و این در باره ذات اقدس الهی محال است زیرا او محل حوادث نیست.

در اینجا اگر کسی بگوید: چه اشکال دارد که حرکت با اینکه مخلوق خداوند است، و خدا آن را ایجاد کرده است، برگردد و در خود او اثر بگذارد؟ حضرت در پاسخ این سؤال، اشکالهایی که بوجود می آید، یک یک آن ها را ذکر می کند:

همانگونه که ذکر شد از خصوصیات حرکت، تفاوت و انتقال از حالی به حالی دیگر بود. پس وقتی گفته می شود، جسمی حرکت جوهری دارد یعنی جوهر ذاتش ناقص است، و به تدریج، به سوی کمال حرکت می کند. مثلاً نطفه حرکت جوهری دارد زیرا بتدریج از نقص به کمال می رود؛ از اول نطفه است، علقه می شود، وانگهی مضغه و از آن پس انسان. پس این حرکت در نطفه به معنای تفاوت در ذات آن است. و اگر این تفاوت و انتقال از حالی به حالی شدن در مورد خداوند اطلاق شود معنایش این است که خداوند - العیاذ بالله - ناقص است و به تدریج کمال پیدا می کند!! زیرا عوض شدن ذات، همان از نقص به کمال رفتن است و این برای خداوند به هیچ وجه مستصحب نیست زیرا او کمال محض است و هیچ نقصی در ذات اقدسش راه ندارد.

در اینجا نکته ای است که می توان گفت: این جمله حضرت امیر علیه السلام که تفاوت را بذات نسبت می دهد دلیل بر حرکت جوهریه است که تا زمان صدرالمتهلین، فلاسفه به آن معتقد نبودند و فقط حرکت را در چهار مقوله عرض قبول داشتند ولی صدرالمتهلین، می گفت: اگر در اعراض که نمودها و جلوه های ذات است، حرکت ایجاد می شود، پس حتماً در ذات و جوهر اشیاء نیز حرکت وجود دارد زیرا تا جوهر ذات تکامل پیدا نکند، اعراضش که نمودهای آن هستند، به تکامل نمی رسند. نطفه تا تکامل در ذات و جوهرش پیدا نشود، اعراضش تغییر نمی کند که در نتیجه به صورت انسان درآید، بلکه بی گمان در ذات نطفه نیز تکامل پیدا شده است.

«ولتجزأ کنه»

و کنه او جزء جزء می شود.

اگر حرکت بخواهد در خداوند راه پیدا کند، لازم می آید که در کنه ذات خدا تجزئی حاصل شود یعنی مرکب شود زیرا حرکت مختص جسم است و اگر حرکت در جسمی پیدا شود، از نقص رو به کمال می رود و اگر موجودی مجرد باشد، تکامل در آن معنی ندارد. پس اگر خدا بخواهد حرکت داشته باشد، لازم است که جسم باشد و از خصوصیات جسم، متجزئی شدن و منقسم گشتن است.

و به بیان دیگر: اگر خداوند تبارک و تعالی حرکت داشته باشد، موجودات عالم هم حرکت دارند، پس خداوند در این

جهت با موجودات عالم مشترک می شود. و از طرفی، خداوند باید غیر از موجودات عالم باشد؛ پس خدا مرکب می شود از ماباه الاشتراک و ماباه الامتیاز یعنی مرکب می شود از دو جزء که یکی مختص به خودش است و در جزء دیگر، با موجودات جهان شرکت دارد. و اگر خدا مرکب باشد محتاج است و ناقص؛ و این برای خداوند محال است.

**بیان سوم:** حرکت در اعراض است و اگر خداوند بخواهد حرکت در اعراض داشته باشد معنایش این است که خداوند کم و کیف و وضع و این (مقولات چهارگانه عرضی) داشته باشد. آن وقت خداوند مرکب می شود از ذات و عرض. و در آن صورت تعدد لازم می آید و ذاتش تجزئی پیدا می کند. □ ادامه دارد.

۱ - شیخ الرئیس در توضیح معنای حرکت گوید: «الحركة تقال علی تبدل حال قارة فی الجسم یسیراً یسیراً علی سبیل اتجاه نحوشيء والوصول بهالیه هو بالقوة لا بالقل» و عنوان الصفا گویند: «ان الحركة هي النقلة من مكان الى مكان في زمان ثان وضدها السكون» حرکت، تنقل و خروج از مکانی به سوی مکانی دیگر و در زمانی دیگر است. ملاحظه فرمایید: حرکت نفس خروج شیء است از قوت به فعل نه آنچه بوسیله او خارج می شود شیء از قوت به فعل.

۲ - «الحركة في الكيف، انتقال الجسم من كيفية الى كيفية أخرى علی التدریج مع بقاء الصورة النوعية كسختن الماء وتبرده وتسمى هذا الحركة استحالة أيضاً لانتقال الجسم من حال الى حال» حرکت در کیف عبارت است از انتقال تدریجی جسم، از حالتی به حالتی دیگر با باقی بودن صورت نوعیه آن مانند گرم شدن آب و سرد شدن آن و این حرکت را استحاله نیز می نامند زیرا جسم از حالی به حالی دیگر منتقل می شود.

۳ - «الحركة في الكم هي الانتقال من كمية الى كمية أخرى تدریجاً كالنمو والذبول» حرکت در کم عبارت است از انتقال تدریجی جسم از اندازه و مقداری معین به اندازه و مقداری دیگر مانند رشد کردن چیزی یا به ضعف گرایشیدن آن. و غیر از نمو و ذبول، دو نوع دیگر نیز برای حرکت در کم هست که عبارت است از تخلخل و تکاثف. تخلخل یعنی جدا شدن اجزای جسمی از همدیگر. و تکاثف به عکس تخلخل بمعنای پرشدن و بهم پیوستن اجزای جسم است.

۴ - «الحركة في الوضع هي انتقال الجسم من هيئة وضعية الى أخرى علی سبیل التدریج كما اذا كان للجسم حركة علی الاستدارة وكما ان القائم اذا قعد فانه ينتقل من وضع الى آخر». حرکت در وضع، انتقال تدریجی جسم است از یک هیئت و وضعیتی به هیئتی و وضعیتی دیگر مانند حرکت استداره ای افلاک و یا شخص ایستاده هنگامیکه بنشیند زیرا از وضعیتی (ایستادن) به وضعیتی دیگر (نشستن) انتقال می یابد.

۵ - «الحركة في الأیمن هي انتقال الجسم من این الى این علی سبیل التدریج أوهي انتقال الجسم من مكان الى مكان آخر. وهذا هو اللذی یطلق علیه الحركة في العرف العام» حرکت اینی همان حرکت به معنای عرفی و معمولی آن است که انتقال تدریجی جسم از جایی به جای دیگر را می رساند.